



نخست‌وزیر زاپین کناره‌گیری می‌کند

روز گذشته فومیو کیشیدا، نخست‌وزیر زاپین اعلام کرد که در انتخابات رهبری حزب حاکم لیبرال دموکرات (LDP) در ماه سپتامبر شرکت نخواهد کرد و بعد از این انتخابات استعفا خواهد داد. وی گفت، اولین چیزی که نشان می‌دهد حزب لیبرال دموکرات در حال تغییر است، خروج من از آن است. من دیگر برای رهبری حزب نامزد نخواهم شد. وی در عین حال تاکید کرد که از رهبری جدید حمایت خواهد کرد. کیشیدا در سال ۲۰۲۱ به عنوان رهبر حزب حاکم لیبرال دموکرات زاپین انتخاب شده بود. رهبر حزب حاکم در زاپین به صورت دوفاکتو نخست‌وزیر این کشور می‌شود.



تسلیحات ۲۰ میلیارد دلاری برای اسرائیل

در بحبوحه تشدید تنش‌ها در منطقه غرب آسیا، کاخ سفید بسته تسلیحاتی ۲۰ میلیارد دلاری را برای رژیم صهیونیستی تایید کرد. طبق گزارش شبکه خبری WION، بسته چند میلیاردی ایالات متحده برای رژیم صهیونیستی شامل جنگنده و دیگر تجهیزات نظامی در بحبوحه تشدید تنش‌های اخیر در منطقه غرب آسیا می‌شود. به گفته پنتاگون، وزیر امور خارجه ایالات متحده آمریکا اتونوی بلینکن، فروش بیش از ۵۰ جنگنده «اف-۱۵» و تجهیزات بی‌آرزش حدود ۱۹ میلیارد دلار از جمله ۷۷۴ میلیون دلار گلوله تانک و خودروهای نظامی به ارزش ۵۸۳ میلیون دلار را برای رژیم صهیونیستی تایید کرده است. با این حال، پنتاگون مدعی شده است که ارسال این تجهیزات به اسرائیل تا چندین سال آغاز نخواهد شد. وزارت امور خارجه آمریکا در بیانیه‌ای در توجیه این اقدام توضیح داد: «ایالات متحده به امنیت اسرائیل متعهد است و کمک به اسرائیل برای ایجاد و حفظ یک قابلیت دفاع شخصی مستحکم و همیشه آماده در راستای منافع ملی آمریکا است. این فروش پیشنهادی با این اهداف سازگار است.»



لجاجت اسرائیل مانع تلاش‌ها برای توقف جنگ است

نجیب میقاتی، نخست‌وزیر دولت پیشبرد امور لبنان روز گذشته ضمن محکوم کردن قتل عام مدرسه التابعین در غزه، تاکید کرد که لجاجت اسرائیل تلاش‌ها برای توقف جنگ را تهدید می‌کند. نخست‌وزیر دولت پیشبرد امور لبنان تصریح کرد که در سایه تداوم جنایات دشمن اسرائیلی، «ما به عنوان دولت بر پایبندی خود به حق لبنان برای آزادسازی سرزمینش و حفظ حاکمیت آن تاکید می‌کنیم.» وی با محکوم کردن قتل عام مردم بی‌گناه در مدرسه التابعین و به خاک و خون کشیدن بیش از ۱۰۰ آواره فلسطینی، گفت: «از وجدان جهانی می‌خواهیم که برای توقف این نسل‌کشی اقدام کند.» میقاتی افزود: ما فرصت‌های نگران‌کننده‌ای برای دیپلماسی که بتواند جلوی جنگ را بگیرد و تجاوز اسرائیل را متوقف کند، داریم. نخست‌وزیر لبنان تاکید کرد که با توجه به جدی بودن اوضاع لبنان و منطقه و تأثیر آن بر منطقه، بر میزان سفرها و دیدارها با سران عربی و خارجی افزوده است. وی تاکید کرد که لجاجت اسرائیل، تلاش‌ها برای توقف جنگ را تهدید می‌کند و جایی برای ابتکارات میانجی‌ها باقی نمی‌گذارد.

کابوس می‌بینم. طبیعیه که می‌بینم. صدای بمب‌ها را می‌شنوم. اما بروز نمی‌دم. من خیلی خوش‌شانسم که جای امنی هستم. توانستم فرار کنم. درسته که احساس خوش‌شانسی نمی‌کنم اما شکایتی ندارم. فقط می‌توانم سخت تلاش کنم تا نمرات خوبی بگیرم تا بتوانم به مردم خودم کمک کنم.»

سماح جبر، پزشکی ۴۷ ساله که در شرق اورشلیم تحت اشغال اسرائیل بزرگ شده است به مدت ۸ سال رئیس واحد سلامت ذهن در وزارت سلامت فلسطین در رام‌الله بوده که بر بخش سلامت روان در کرانه‌باختری، غزه و شرق اورشلیم نظارت داشته است. جبر می‌گوید که تمام بیمارانی که در مطب‌اش با آسیب‌های روحی ویزیت می‌کند، عدم اعتماد شدید، عدم تعلق و حس ناامیدی در روابط انسانی دارند: «مراجعه‌کنندگان من می‌گویند که فارغ از آنکه چقدر غمگین باشند، باید دردشان را در دل خود نگه دارند تا از به اشتراک گذاشتن آن احساس شرمساری نکنند. چنین واکنش‌هایی فقط به اشخاص محدود نمی‌شود. رفتارهای این چنینی در طول نسل‌های مختلف در فلسطین عمومی شده و قواعد و نمونه‌هایی را شکل داده‌اند که از دست رفتن امید، ترس فراگیر از خطر و شواهدی آشکار را برای هم زنان و هم مردان شکل داده است. این واکنش‌ها مانعی برای بهبودی آنهاست.»

جبر کلاس‌های آموزشی را برای صدها نفر از کارشناسان پزشکی در فلسطین، افغانستان، لیبی و اردن برگزار کرده است. او هر روز نزدیک به ۳۰ نفر را می‌بیند که دچار تغییر شخصیت شده‌اند و با شکنجه روحی دست و پنجه نرم می‌کنند که اغلب آن را در قالب دردهای فیزیکی نشان می‌دهند. اثر ترومای سیاسی در فلسطین هم فرانسوی است و هم جمعی.

سمر حرفی روان‌پزشک بالینی است که برای فعالیت‌های خود در ایالت النوی مجوز دارد. او درباره کودکان آن‌لنسی، که از موارد نادر به‌شمار می‌روند یعنی افرادی که از زمان شروع جنگ توانسته‌اند فرار کنند، می‌گوید آنچه این کودکان در غزه در معرض آن قرار گرفته‌اند تا مدت‌ها درون آنها باقی خواهد ماند. آنها حس تعلق را از دست داده‌اند که نیاز مهمی برای رشد سالم و بازسازی کودکان است. خلاصه PTSD همین است: شرم و احساس گناه نجات‌یافتگان. چرا اینها، من نه؟ حرفی می‌گوید: «ذهن آنها همچنان استعداد شده حتی اگر بدنشان از نظر فیزیکی از خشونت دور شده باشد.»

با نجلای به بندر یادبود بازنشستگان آمریکا در بروکلین رفتیم، جایی که او پرواز با دبادک‌هایی را برای کودکان و دیگر اعضای گروه خود ترتیب داده بود. سعید نیامد، مثل بقیه روزها ترجیح می‌دهد تا روز خود را با پسران نجلای بسکتبال بازی کند. نجلای می‌گوید: «او (روزهای خود را) اینطوری می‌گذراند. اگر تلویزیون را روشن کنیم، داخل اتاقش نمی‌ماند، می‌ترسد صدای انفجار بمب‌ها را از شبکه الجزیره بشنود.»

حنان از دیدن جاده‌ها خیلی هیجان زده بود، با آی‌پد جدیدش از مناظر فیلم می‌گرفت. شگفتی جهانی که فراتر از شعله‌های جنگ ابدی و بمباران‌هاست روی صورتش نقش بسته بود. حنان می‌خواست ویدئوهایش را برای پدر و دیگر اعضای خانواده‌اش در غزه بفرستد «تا آنها ببینند که تمام جهان آنقدرها هم دلگیر نیست. قسم می‌خورم ما یادمان رفته بود خورشید و آسمان پاک چه‌شکلی است. به صدای پرنده‌ها گوش کنید!». دختران پیپس می‌خوردند و نجلای به ۳ پیام خوانده خود درباره کمک به پناهندگان در واتس‌آپ پاسخ می‌داد: «به یک روز از سیرک دیوانه‌وار زندگی من خوش آمدید.» به سازه یادبود ۹ متری در اسکله بروکلین رسیدیم که رو به جنوب منتهی بود، جمعیتی حدوداً از ۳۰ کودک و پدر و مادری‌شان منتظر نجلای بودند که با عجله جمعیه‌ای از بادبادک‌های سفید را از صندوق عقب ماشین خارج کرد. کودکان دور او جمع شدند و منتظر بودند تا بادبادک مورد علاقه خود را انتخاب کنند. حنان بدون هیچ مکنی به بادبادک سفیدی اشاره کرد که نخ‌های سبز، مشکی و قرمز داشت، از خوشحالی شروع کرد دست زدن و بادبادک خود را فوراً به آسمان فرستاد. جهان عقب ایستاد تا چشمانش به خواهرش باشد.

جهان فقط ۴ سال از حنان بزرگتر بود اما به‌شدت نگران امنیت خواهرش بود، می‌ترسید در میان جمعیت بادبادک‌بازها از جلوی چشمانش دور شود. جهان گفت: «خواهش می‌کنم حواستان باشد همدش جلوی چشم‌مان بماند.» نجلای به جهان اطمینان داد تا بتواند از زیر بار مراقبت از او رها شود و ببیند که خوشی هم پیدا می‌شود. در نهایت نجلای می‌گوید که کار او همین است.

بیش از ۲ ساعت بود که حنان در شوق سرگرمی خود غرق شده بود. هر کدام از حرکاتش خوشحالی خالص او را نشان می‌داد. او در میان جمعیت به‌تندی حرکت می‌کرد، میان نیویورکی‌ها پرچنب‌وجوش جلو می‌رفت و بادبادکش مثل روبانی در باد ردی به‌جای می‌گذاشت.

حنان آرزوی می‌کند که بتواند به‌طرز بی‌گناه دیگر کودکان غزه بگوید که به آنها فکر می‌کند. او مطمئن است که یک روز برمی‌گردند تا با بادبادک‌هایشان در سواحل محبوبش در غزه بازی کنند.

وعده‌های غذایی بخور و نمیر زندگی کرده بودند؛ کنسرو ماهی تن که تاریخ مصرف‌شان گذشته بود، کنسرو لوبیا قرمز و نودل. اگر نانی هم پیدا می‌کردند، کیک‌زده بود. دخترها گاهی کنسروهای تر با ترس و لرز باز می‌کردند، شنیده بودند داخل بعضی‌شان بمب کار گذاشته شده. به‌گفته حکیم نسل جدید کودکان ظهیر دوباره تروماهای قبلی را تجربه می‌کنند که هیچ‌وقت فرصتی برای هضم آن را نداشته‌اند.

سعید بر کاهش مصرف برق اصرار داشت. آن روز، در خانه نجلای راه می‌رفت، چراغ‌های روشن را خاموش می‌کرد و دستگاه‌هایی را که مورد استفاده قرار نمی‌گرفتند از برق می‌کشید؛ از اتوی مو گرفته تا شارژر آی‌فون؛ عادت‌هایی ناشی از کنترل و نظارت اسرائیل برای تأمین برق غزه بود که قبل از جنگ به روزانه ۴ ساعت محدود می‌شد و از هشتم اکتبر کاملاً قطع شده بود.

جهان نسبت به خواهر و برادرش از ورود به آمریکا خوشحال‌تر بود. امیدش به ادامه تحصیل بود. اگر در غزه می‌مانند و اگر هیچ جنگی نبود، می‌توانست تحصیلات متوسطه خود را در مدرسه‌ای در الدرچ، همان مدرسه‌ای که مادر، خاله و عموهایش رفته بودند، تمام کند. جهان می‌گوید: «اما من شانس برای شروع نداشتیم.» مدرسه جهان یک ماه پیش از آغاز سال تحصیلی بمباران شده بود. او مشتاقانه دنبال کلاس هنر پیشرفته بود، جایی که یاد گرفته بود چگونه با رنگ‌روغن نقاشی آستره بکشد. جهان با برادرش به مدرسه واگنر در استن آیلند می‌رو، جایی که هنوز باید دوستانی پیدا کند که بتوانند به آنها اعتماد کند. هیچ‌کس جای استبرق، صمیمی‌ترین دوست جهان را نمی‌گیرد. جهان می‌گوید: «امیدوارم همچنان زنده باشد تا دوباره همدیگر رو ببینیم. ما تمام کارهامون رو با هم انجام می‌دادیم.»

حنان درباره جو اجتماعی سوت و کور مدرسه می‌گوید: «انگار که جنگی اتفاق نیفتاده یا آدم‌ها به‌نظر آنقدرها هم براشون مهم نیست.» جهان اضافه می‌کند: «من هنوزم

خود ترتیب داده بود. سعید نیامد، مثل بقیه روزها ترجیح می‌دهد تا روز خود را با پسران نجلای بسکتبال بازی کند. نجلای می‌گوید: «او (روزهای خود را) اینطوری می‌گذراند. اگر تلویزیون را روشن کنیم، داخل اتاقش نمی‌ماند، می‌ترسد صدای انفجار بمب‌ها را از شبکه الجزیره بشنود.»

جهان فقط ۴ سال از حنان بزرگتر بود اما به‌شدت نگران امنیت خواهرش بود، می‌ترسید در میان جمعیت بادبادک‌بازها از جلوی چشمانش دور شود. جهان گفت: «خواهش می‌کنم حواستان باشد همدش جلوی چشم‌مان بماند.» نجلای به جهان اطمینان داد تا بتواند از زیر بار مراقبت از او رها شود و ببیند که خوشی هم پیدا می‌شود. در نهایت نجلای می‌گوید که کار او همین است.

بیش از ۲ ساعت بود که حنان در شوق سرگرمی خود غرق شده بود. هر کدام از حرکاتش خوشحالی خالص او را نشان می‌داد. او در میان جمعیت به‌تندی حرکت می‌کرد، میان نیویورکی‌ها پرچنب‌وجوش جلو می‌رفت و بادبادکش مثل روبانی در باد ردی به‌جای می‌گذاشت.

حنان آرزوی می‌کند که بتواند به‌طرز بی‌گناه دیگر کودکان غزه بگوید که به آنها فکر می‌کند. او مطمئن است که یک روز برمی‌گردند تا با بادبادک‌هایشان در سواحل محبوبش در غزه بازی کنند.

سال نسل‌کشی هم فرانسلی است و هم جمعی

استن آیلند یک هفته پس از آنکه به نیویورک رسیدند، ملاقات کرد. مدرسه تمام شده بود و نجلای که هر روز به دنبال آنها می‌رفت، تازه آنها را به خانه آورده بود. مادرشان، دینا و من روی میل چرم مشکی‌رنگی در اتاق هال نشسته بودیم و بچه‌ها از پله‌ها بالا رفتند. سعید ۱۶ ساله به‌آرامی پشت خواهرانش کنش‌کنش بالا می‌رفت و با شک و تردید با من احوال‌پرسی می‌کرد.

سعید مرد جوان آرام و کم‌حرف با قد بلند و موهایی موج‌دار قهوه‌ای تیره‌رنگ‌اش دور صورتش را پوشانده است. او با من چشم‌تو چشم نشد و حرفی نزد. در عوض، به‌آرامی راه می‌رفت، پاهایش روی زمین چوبی نارنجی روشن گام‌های نامطمئن مردی دو برابر سن‌اش را داشت. شانه‌های نحیف‌اش زیر گرمکن‌اش خمیده شده بودند و با گام‌هایی آهسته اما محتاطانه راه می‌رفت و قبل از قدم بعدی، برای حفظ تعادلش مکث کوتاهی داشت.

سعید روی صندلی تک‌نفره نشست، پاهایش را صاف کرد و با آی‌پدی که نجلای در بدو ورود به او هدیه داده بود، مشغول شد. دینا می‌گوید: «سرس همیشه توی این است.»

قبل از فرار بچه‌ها از غزه، پدرشان ۱۲ نفر از دوستان سعید را خاک کرده بود؛ همه در یک ماه. من این تراژدی را چندین ماه بعد فهمیدم. درباره سعید خیلی نمی‌دانستم. گوشه‌گیر بود و زمانی که صحبت می‌کرد نگاهش به‌جای دیگری خیره می‌شد. او در جواب نجلای که پیشنهاد لیوان آبی برای نوشیدن داد، گفت: «کی حالا به بابا آب می‌دهد؟»

سعید آخرین باری که آب برای خانواده‌اش آورده بود را به یاد دارد؛ آب را از چاهی در بطری‌های پلاستیکی در یک چرخ‌دستی با خود آورده بود. او در حاره الدرچ، شمال غرب شهر غزه بود و توانسته بود فقط ۲ بطری ۶ لیتری از آب شور را به‌قیمت ۴ شکل (یک دلار و ۱۰ سنت) دریافت کند. این میزان آب باید مصرف یک هفته خانواده ۵۰ نفره‌اش را جواب می‌داد.

نجلای به سعید اطمینان می‌دهد که او حالا در آمریکا است، نه غزه: «می‌تونم آنقدر غذا بخوری تا سیر شوی و حتی بعد از آن هم می‌تونی دوباره غذا بخوری.» نجلای کاسه‌ای از ماکارونی و پنیر را به او تعارف می‌کند. خواهرها از خوردن غذاهایی که نمی‌توانستند آیین تقسیم کردن با یکدیگر را اجرا کنند، امتناع می‌کردند؛ این موضوع یادآور چالش دائمی‌شان برای تهیه غذا در ویرانه‌های غزه بود که تنهایی غذا خوردن کار لوکسی محسوب می‌شد که هیچ‌وقت دست‌شان به آن نمی‌رسید. آنها به مواد غذایی مزه‌دار و سالم عادت نداشتند. هفته‌ها بود که با

